

افغانستان جامعه ای که رسالت علم و مذهب را مسخ کرده اند ؟ !

از طلا گشتن پشیمان گشته ایم مرحمت فرموده مارا مس کنید !!



محمد امین فروتن

قسمت پنجم و آخر

میگویند

در محفل خواستگاری مادر داماد از مادر عروس پرسید؛ گوگرد دارید؟ داماد می خواهد یک سیگار بکشد. مادر عروس با تعجب پرسید مگر داماد سیگاری است؟ مادر داماد گفت؛ نه! کمی شراب خورده هوس سیگار کرده! مادر عروس گفت؛ داماد شراب خور هم هست؟ مادر داماد گفت؛ چون در قمار باخته بود از ناراحتی شراب خورده است . مادر عروس که هاج و واج مانده بود، پرسید؛ یعنی قمارباز هم هست؟ و مادر داماد گفت؛ به خاطر سرقت مسلحانه و قتل زندانی شده بود، در زندان قمار یاد گرفته ! و مادر عروس بلند شد که از اتاق خارج شود، مادر داماد پرسید؛ میروی که گوگرد بیا وری؟ و مادر عروس گفت؛ میروم که آرپی جی بیاورم در مغز پسر دزد شراب خور قمارباز و آدمکش بزنم

با کمال تأسف و دریغ با همه شعار های شورانگیز و بلند بالای که به امید نجات انسان جامعه و تمدن ما از تریبون های رسمی و غیر رسمی و چهره های صاحب نامی از تبار **روشنفکری و مذهبی** این کشور بلند میشود ، خوش بینی ای که مردم و متفکران ما در گذشته و در زیر سایه رژیم های استبدادی سلطنتی و نیمه سلطنتی برای رسالت و آینده علوم و ایمان داشتند در زیر سایه حاکمیت مافیائی کنونی به نوعی از بدبینی نفرت انگیزی منجر شده است . برتولت برشت Bertol Bresht شاعر و نمائیش نامه نویس نامدار آلمانی میگوید : پس از آنکه علم را از مذهب جدا کردند ، مردم و متفکران دنیا به آن ایمان پیدا کردند و عنان **انسان** و **انسانیت** را بدست شان سپردند ، همه ما دیدیم و مشاهده

نمودیم که چگونه یک توحش بی ریشه ای را بنام تمدن بوجود آورد . و باز هم دیدیم که وقتی در قرون وسطی علوم در اسارت کلیسا بودند ، انسان این موجود خلاق در زمین وهستی دچار توقف گشته بود ، وقتی در نتیجه مبارزات آزادی بخش آزاده گان **ساحت مقدس علم** از آن آزاد گشت چگونه این همه جوامع انسانی دُچار فرزند بی رحم **علم** یعنی ماشین شده است ؟ شگفت انگیز وسخت جالب است که « علم و دانش » نتوانیست به تنهایی رسالت بزرگ و شورانگیزش را که قبلاً اعلام کرده بود انجام دهد ؛ و اکنون این پرسش نزد تمامی اصحاب دانش و اندیشه بوجود آمده که علت اینکه اکثر متفکرین و اندیشمندان جامعه چرا نسبت به « علم » بی ایمان گشته اند ؟ و چرا فلیسوف و سیاستمدارانمورانگلیسی آقای **فرانسیس بیکن Frances Be ken** اعلام کرد که علم جدید در برآورده ساختن **آرزوهای متعالی انسان** شکست خورده است ، بنابراین بجای اینکه رسیدن و کشف حقیقت ، هدف اولیه **علم** باشد ، متأسفانه میبینیم که قدرت غایه وهدف **علم** شده است. ژان ایزوله متفکر و فلیسوف مشهور فرانسوی در اثر معروف اش « La Sainte یا مدینه طاهره » خود مینویسد افسوس که انسان امروزی که **علم** را تنها وسیله رسیدن به تمدن معاصر می شمارد و در زیر قدرت سرسام آوری که **علم** برایش پدید آورده است مسخ میشود. اکنون باید روشنفکران روزگاریه یکی از مهمترین پرسشهای زمان معاصر که با هویت تاریخی انسان رابطه دارد پاسخ منطقی ، عالمانه و قناعت بخشی را ارائه کند ، باید روشنفکر معاصر در تلاش و جستجوی خود پاسخ به این پرسش مهم تاریخ را دریابد و اعلام کند که چگونه انسان همچنان که محکوم به اندیشیدن است ، به توانا بودن نیازمند است و باید در معرکه روزگاریزنیرومند و توانا باشد که همه **علوم** یک رسالت بیش ندارند ، و آن رسالت بزرگ در حوزه **علم** توانائی بخشیدن و توانمند ساختن انسان در زمین است . اما نباید فراموش کرد وقتی هدف و غایه اصلی **علوم** قدرت بخشیدن مطلق به انسان دانسته شد ، **علم** با تمامی اقتدار و زیبائی هایش **فد است** طبیعی اش را از دست میدهد . زیرا **فد است** از مؤلفه های ارزشمند و پاکی از جنس اعتبار است که از بطن هدایت و رهنمائی زائیده میشود ، نه از کسب اقتدار و قدرت ؛ اینجاست که وقتی **علم** حقیقت جوئی و رهنمائی زندگی بشر در تاریخ و جامعه و معنی بخشیدن گوهر حیات انسان بر روی زمین را کنارزد و تنها مقتدر شدن و کشف مواهب مادی طبیعت و هستی را رسالت خود قرار داد با دشمن دیرین اش یعنی « پول و ثروت » که همواره با اومیجنگیده آشتی میکند و این است که به قول " اوژن یونسکو " **Eugène Ionesco** نما ئیثنامه نویس رومانی تبار و معروف فرانسوی که می گفت یکی از خصوصیات قرون جدید آشتی " **فهمیدن** " با " **پول و ثروت** " که در واقع آشتی **بینیش و دانش** با **ثروت** است . میباشد "

جامعه افغانی در چنگال نیاز ها و مصرف های مصنوعی !

آرنولد جوزف توئن بی **Arnold Joseph Toynbee** فلیسوف نامدار انگلیسی که در قرن بیستم زندگی میکرد در مجموعه مقالات معروف خود که در سال ۱۹۴۸ بنام « تمدن در بوته آزمائیش Civilization on Trial » منتشر ساخت

میگوید : هرچند بشر امروزی دیگر از طوفان ها و زلزله ها و سائر دشمنان خارجی که تمدن ها را از بین می برد ، در امان است ، مگر تا هنوز هم نیاز های مصنوعی که هرروز افزوده میشوند به مثابه قوی ترین دشمن فرهنگ و تمدن ملتها وجود دارد که اسیب های فراوانی به شالوده های یک جامعه می رسانند . به گفته " تئو بی " تمدن امروز را یک چیز نابود خواهد کرد و آن احتیاجات مصنوعی است . هجوم بی رحمانه این گونه " احتیاجات مصنوعی " را آنگاه میتوان درک کرد که گاهی به جزیره ای از وحشت مدرن که افغانستان نامیده می شود سری زد و زندگی ابلهانه ای مصنوعی را که از گوشه ، گوشه آن " نیازهای مصنوعی " مانند فواره های رنگین به آسمان بلند میشوند نظاره کرد . و آنگاه خواهید دید که چگونه انسان مظلوم جامعه افغانی را اسیر خود ساخته است . و این همه نیاز های عظیم و پرشکوه معنویت و شرافتی را که انسان دارد همه را تعطیل کرده و فقط بصورت کاذب از انسان یک ببرکاغذی ساخته است جالب ترین و شگفت انگیز ترین عوارض طبیعی فرآیند « نیاز های مصنوعی » آنگاه و آنجا به مشاهده میرسد که بر **بستر رنگین** آن، آدمک های استخاره ای خواب های یک قدرت مصنوعی را تعبیر میکنند و مناسبات خود با دیگر هموعان شان بدون آنکه پارامترها و عوامل مهم اشتراک خود با آنها را سنجش و ارزیابی نمایند آنها رادرکنار عناوین رسمی با القاب مسخره آمیزی چون « دوست شخصی!! » یا به قول معروف « یارگرمابه و گلستان ! » و غیره استقبال می فرمایند ؛ !! (۱) می بینیم که رسوبات این نوع مناسبات اشرافی چگونه وبا چه قیمتی و در همه ابعاد زندگی دریک جامعه مصرفی ریشه دوانیده و به مشاهده میرسند ؟ این واقعیت تلخ تاریخ آنگاه و آنجا برای یک بیننده موشگاف به مشاهده و اثبات میرسد که وقتی در نزدیکی قصر «ریا» ست جمهوری افغانستان و در مقابل مسجد معروف و تاریخی پل خشتی ببیند که چگونه جوانان فقیر و تهی دستی از این نسل که همچون « برده گان » با « پا های آبله و با دست های پینه خورده » موبایل ها و سائر تولیدات کارخانه های جهان صنعتی را که از آنسوی آنها و از کانال های گوناگون استخباراتی و امنیتی به اینجا رسیده است ، دست به دست می فروشند !! و از بام تا شام برای یک لقمه نانی همچون حیوانات اقتصادی نعره می کشند که به ظاهر برای کسی بیگار نه میکنند ، و آزاد شده اند! ، اما به سرنوشت برده گی بدتر از برده گی اصلی محکوم شده اند ! و همچون کوزه های خالی و زیبایی گشته اند که هرچه میسازند بلعیده میشوند .

سوال مهمی که از اینگونه انتقال و کاپی برداری های مُضحک و تقلید های میمون وار نزد اکثریتی از روشنفکران و مصلحان جامعه بوجود می آید این است که چرا این نسلی که دغدغه آزادی ، معنویت و عدالت را دارند امروز خواب های شانرا درکوچه ها و خرابه های کابل بر بستر « فرهنگ بنجاره ای » و سیستم استخاره ای و مافیائی که از غرب و از آنسوی آنها بنام « بازار آزاد » نازل شده است تعبیر میکنند ؟ وبزرگترین نیروی که توانیست این نسل را اغفال کند ، نیز همین است و بس . غرس و پیوند مصنوعی و کاذبی از خود گرایی در میان جوانان ، القای غرور پوچ و میان تهی شبه علمی ! تحریک و تشویق هیجانات و غرائز شهوانی بنام مبارزه برای تحقق « آزادی جنسی » و مسأله حقوق زن در جامعه افغانی ؛ بالاخره آزادی های فردی اعم از آزادی های مدنی و فرهنگی مسائلی هست که تاهنوز هم وجدان

تمامی نسل معاصرما را می آزارد و اغفال میسازد . جوانانی که از بام تا شام برای یافتن یک لقمه نانی تولیدات و مصنوعات لوکس تجملی غربی را یکجا با سامان و لوازم آرائش زنانه در زیرزمینی ها و تونل های تاریک پل باغ عمومی دست به دست می چرخانند « نیاز های مصنوعی » بویژه از جنس مافیائی را پیرامون خویش می بینند و برای رسیدن به نیازهای حقیقی اش به چنان « کاسه گدائی » مبدل گشته است که به قول دانشمندی « نه شهزاده ای » را می شناسد و نه « بودای » را . و آدمی است که در خواب مصنوعی مطلق و در یک « بهشت چریدن و نا آگاهی » به سر میبرد و ناگهان بیرحمانه به یک « خود بیگانه گی ای » می آید و می فهمد که درچه « سعادت کثیف و پوچی » به سر میبرد . همان طوری که نخست ماده پلاستیکی را وارد میکند ، بعد هرچه خواهند فوراً قالبش میریزند و در یک چشم زنی تمامی لوازم آرائش و دستگاه های تلفن و سائرتولیدات شرکت های چند ملیتی که ازقضا و بی درایتی و بی کفایتی برخی از فرزندان این خاک وبوم وبا گذشت یک دهه که از عمر شریف! « ائتلاف ضد تروریسم در افغانستان » سپری می گردد هنوز هم وظائف اولیه ای را که باید سالها قبل به انجام میرساند ، نرسانده اند به ده برابر میرسند و لحظه به لحظه به کمک شبکه های ۲۴ ساعته تلویزیونی ، میز های مدور مافیائی ، و هزاران وسیله ای دیگری که مشغول ایجاد و نهادینه ساختن « نیاز های مصنوعی » اند به مثابه یک پروژه « تخریب و انهدام » یک جامعه و تاریخ یک ملت عملی میگرد ، چنین است که اراده های وارداتی شبه حاکمان و زمامداران بویژه از جنس « استخاره ای » آن بسوی یک نوع **فاشیسم مزمن** در حرکت اند ، فاشیسمی که برخلاف فاشیسم عریان ، در پرده های از شبه دموکراسی ، انتخابات و **عدالت استخاره ای** پیچانده شده است . و جالب آنجا و آنگاه است که در اوج چنین نمایش های رنگینی که بنام مردم سالاری و بخصوص از جنس مذهبی اجرا می شوند ناگهان " **اراده پیشوای یعنی اراده مردم** " اعلام و تعبیر میگرد. این است " فلسفه پوچی " !! که در علفزار « گذشته پرستی منحط » و ملیت خواهی شرک آلود جان می گیرد و بزرگ می شود . چنانچه گذشته پرستی با غرور های کاذب خودش هرچند در جامعه جا گرفته باشد و با القاب و شعار های دهن پرگن و تقدیس شده ای از قبیل اشتراک در فلان معرکه ء ملی و حتی جهادی که بنام دفاع از نوامیس **میهن و ایمان** به مقتضای شرائط و منافع شخصی و گروهی همیشه به رُخ مردم فقیر جامعه می کشند ، مردمی که فریاد میکشند و به مصداق این مثل زیبا و جالبی که « **از طلا گشتن پشیمان گشته ایم مرحمت فرموده مارا مس کنيد !!!** »

« تجدد بنا م تمدن !! »

بدون شک جهانی که ما در آن زندگی میکنیم ، جهان پوچ و عبث نیست ، این نظام ماشینیسم تحمیل بر انسان جامعه ما است که پوچی زندگی و در مجموع پوچی انسان و انسانیت را بوجود می آورد و انسان پوچ و بدون هدف جهان و تمامی هستی را پوچ می بیند ؛ اما اکنون باید این پرسشی که در برابر ما و هر روشنفکر دیگری از این نسل قرار دارد بصورت منطقی و عالمانه پاسخ دهیم که در برابر این هیولای وحشتناک ماشینیسم چه راه حل ها و انتخاب های را دارا ایم و در

برابر آن موج عظیمی از پدیده های نو و تازه چه باید کرد ؟ نه میتوانیم زندگی کنونی را که « ماشین و بازار » جایگاه ویژه ای در آن دارد بکلی نفی کنیم ، بخاطریکه ماشین هست و وجود دارد . و نه میتوانیم در برابرش نیزسر تسلیم را فرود آوریم تا بر تمامی قلمرو معنوی و هویت تاریخی ما غلبه حاصل کنند و سپس بقول دانشمندی « آگاهانه » و بصورت « تیوریزه » به اتکای « منطق بنی اسرائیلی !! » که از « لذت های تلخ زندگی » حکایت دارند ، گرفتار همه رنج ها و پریشانی های شویم که امروز ما را به زانو در آورده اند . لهذا نباید بکوشیم که از افغانستان که جزی از کشور ها و جوامع شرقی است یک اروپا و یا امریکای دیگری بسازیم . ایستادن و نشستن و به قالبهای متحجر سنتی ماندن نباید ایده آل روشنفکران ، مصلحان و تحول طلبان جامعه و نسل ما باشد . با دریغ فراوان که در طول تاریخ خونین کشور ما بویژه در این یک دهه ای که از حضور جامعه جهانی بنام « ائتلاف ضد تروریسم » و بازسازی دموکراتیزه ساختن در منطقه جنوب غرب آسیا بویژه در افغانستان حضور دارند ، می بایست که از لحاظ پیشرفت و ترقی اجتماعی **متجدد** می شدند ، و ازاینکه جامعه جهانی بویژه کشور های شامل در « ائتلاف بین المللی ضد تروریسم !! » نیز در پهلوی مبارزه با دهشت افگنی و تروریسم رسالت متمدن ساختن و باز سازی اقتصادی این جوامع را بر عهده گرفتند مگر با دلایل روشنی که موجود است بنام متمدن ساختن و آشنا ساختن کشور های عراق و افغانستان با تمدن ، به این جوامع « **تجدد و تجمل** » را به ارمغان آورده اند و سخت جالب و شگفت انگیز است که تمامی وسائل ارتباط جمعی مافیائی همین فرآیند « **تجدد** » را چنین معنی کردند که گویا همین تمدن است و بس !! هرچند که روشنفکران و مصلحان این خطه باید سالها قبل متوجه می شدند و دیگران را نیز ملتفت می ساختند که **تجدد** مسأله دیگری است و تمدن مسأله دیگری ! جوامع و کشور های که می خواهند متمدن شوند نه میتوان از طریق « **تجدد** » به « **تمدن** » رسید . بنابر این می بینیم که این اساسی ترین مسأله ای است که برای ما ، به عنوان نسل معاصر و باشنده این قرن که با چنین پدیده ای سروکار داریم و همچنین حساس ترین مسأله ای که برای ما ، بعنوان انسان و مسلمان که وابسته به دینی هستیم که در مسأله تمدن و **تجدد** ، مردم سالاری و دموکراسی و فرهنگ بشری و زندگی دنیائی انسان تعهد و موضع گیری مشخص و روشنی دارد مطرح است . مسأله مهمی که « روشنفکر مسؤل » باید به آن توجه داشته باشد این است که همواره در سنت ها و تمامی مناسبات حتی در عقاید درست شان به دور از هرگونه عصبیت های قومی ، نژادی ، مذهبی و زبانی در صورت لزوم تجدید نظر کنند ، برای اینکه این عدم توجه به گذشته تاریخی است که روشنفکر این روزگار را نیز به شدت « **کهنه و فرسوده** » می سازد و این یک واقعیت تلخ و سنگین روزگار ما است که نسل پرخاشگر ما به آن روبرو است ، **کهنه** شدن روشنفکران طراز اول است که از مرحله « **غلطیدن در گردابی از ثروت و قدرت** » کسانی است که همواره پیشتاز جامعه بودند ، و به قول سارتر فیلسوف مشهور فرانسوی چنین روشنفکران با نه فهمیدن واقعیت های جدید است که علی الرغم انتصاب به ایدئولوژیهای مترقی ئی که اساسا " خصوصیت و شاخصه شان علم و نوگرایی ، بدعت سازی و بدعت گذاری و نو جوئی همیشه گی و مبارزه با کهنه گی بود . لهذا در

پرتو چنین بینشی که برخاسته از حق و حقیقت است میتوان گفت و به اثبات رساند که ضرورت چنین نگاه مجدد به تاریخ و جهان ، زاده ای چگونگی موضوع علم است که از قوانین ثابت و متغیر متابعت میکند ، زیرا طبیعت و کائنات از بدو پیدایش خود دارای قوانین و فرضیه های است که اگر به پارامترهای علمی نگریسته و یا بصورت ذهنی به آن نظر انداخته شود در همه زمانه ها ثابت میباشد ، در حالیکه برخلاف این حقیقت روشن ، در مسائل اجتماعی و ایدئولوژیک که موضوع آنها وضع نظام اجتماعی ، مناسبات انسانی ، روابط گروه ها و طبقات اقتصادی و فرهنگی است و در جغرافیا و زمانه های گوناگون قابل محاسبه میباشند و همواره در آن مسائل جدید و بی سابقه ظهور میکنند و همچنان مسائلی است که در جامعه باز با توجه به شرائط جهانی چنان تغییر میکنند که قضاوت های ما در باره مسائل داخلی ، هر چند درست باشد گاهی غلط از آب در می آید و محتاج به تجدید نظر است . و روشنفکر این روزگار و اصولاً کسی و یا کسانی که برمسند رسالتمدان و دعوتگران و بالاخره مفاخر بزرگی از فرهنگ و تمدن این خیطه ای از زمین و در هرکجای این جغرافیا نشسته اند و داعیه مقدس رسالت به مردم را به پیش میبرند باید از لاک خود شان بیرون آیند و از مسأله سرنوشت کل اجتماع غافل نه مانند و گذشته خود و ملت خود را در بستر عموم جهان با یک دید انسانی به نقد دلسوزانه و عالمانه بکشانند ، روشنفکر روزگار ما باید در راه این رسالت جهانی و انسانی تعارفات خطرناک سیاسی را توجه نکنند و فریب این بازیگران رند را نخورند ، چه خدا انسانی را که برای رستگاری و نجات مردم میکوشد ، کافی است : نعم المولی و نعم الوکیل .

۱ : اشاره به پذیرائی گرم از جلالتمآب کامیرون صدراعظم انگلستان است که در کنفرانس مطبوعاتی مشترکی از وی نه تنها بحیث همکار حکومتی یادآوری بعمل آمد بلکه از سوی جلالتمآب حامد کرزی به حیث یک دوست دیرین و شخصی خود نیز خوانده شد